

تبیین مفروضه‌های فلسفی پژوهش‌های کمی و کیفی در جغرافیای انسانی

احسان یاری^۱

استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

اسکندر مرادی

استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه پیام نور کردستان، سنندج، ایران

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۰۱/۲۶

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۱۱/۰۲

چکیده

پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی همواره مسئله‌ای بغرنج و موضوعی مورد منازعه بوده است. متفکران حوزه علوم انسانی مبتنی بر بنیان‌های فلسفی و تلقی پارادایمی، رویکرد پژوهشی خاصی را در واکاوی موضوعات انتخاب کرده‌اند. از این منظر، هدف نوشتار حاضر، بررسی دو رویکرد پژوهشی عمده در عرصه روش‌شناسی با توجه به مفروضه‌های فلسفی است. در این مقاله، اصول موضوعه الگوهای پژوهش در دو رویکرد عمده کمی و کیفی، ویژگی‌های پژوهش، ابعاد عینی و ذهنی در مفروضات فلسفی پیرامون روش تحقیق، مقایسه روش‌شناسی پژوهش‌های کمی و کیفی، جنبه‌های هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی روش‌های پژوهشی در جغرافیای انسانی مورد بحث قرار گرفته است. در این رهگذر دیدگاه دستگاه فلسفی موسوم به پوزیتیویسم با فراپوزیتیویسم‌اندیشان مقایسه گردیده است. تأکید این نوشتار بر این است که پژوهشگر بدون درک دیدگاه فلسفی روش‌های پژوهشی نمی‌تواند به فهم عمیق الگوهای فلسفی روش‌شناسی دست بیابد. نهایتاً از آنجا که اکثر پژوهش‌های علوم اجتماعی و در نتیجه جغرافیای انسانی بر روش‌های تجربی-تحصیلی تکیه دارند، مشخص خواهد شد که برای درک و فهم پدیده‌ها، علاوه بر روش‌های متعارف، الگوهای فلسفی فرا اثباتی نیز نیاز ضروری هستند. به بیانی گادامری "روش (اثبات‌گرایی) همه آن چیزی نیست که ما به آن نیاز داریم و روش برای درک حقیقت دارای حق انحصاری نیست".

واژگان کلیدی: مفروضه‌های فلسفی، روش کمی، روش کیفی، فرا اثبات‌گرایی، رویکرد تفسیری، تحلیل
گفتمان، جغرافیای انسانی.

مقدمه

موفقیت روزافزون علم در شناخت جهان، فضای زندگی نوینی را برای انسان‌ها به ارمغان آورده است. این فضای نو که به باور بسیاری برخاسته از تعاملات عمیق میان تمدنی و میان فرهنگی است، بیش از هر چیز تکیه‌گاه و نقطه ثقل خویش را در کاوش و پژوهش می‌یابد. در واقع می‌توان عنوان نمود که پژوهش مفهومی کثیرالابعاد و چندوجهی است و از اینرو مفهوم‌بندی‌های متفاوتی مبتنی بر راستای فکری از آن به عمل آمده است. در نگاهی کلی، پژوهش، به معنای بررسی یا کاوشی سخت‌کوشانه و به معنای خاص، تحقیق و تجربه‌ای جامع با هدف کشف واقعیت‌های نو و تفسیر این واقعیت‌ها، تجدیدنظر در نتیجه‌گیری‌ها، نظریه‌ها و قوانین پذیرفته شده در پرتو واقعیت‌های کشف شده و به کارگیری عملی نتیجه‌گیری‌ها، نظریه‌ها و قوانین جدید معرفی شده است. علاوه بر آن و در جهت تأکید بر تفاوت پژوهش با سایر جستجوهای غیرساختمند، پژوهش به‌عنوان تلاشی منسجم و نظام‌مند در جهت توسعه دانش موجود درباره موضوع‌های پیرامونی تلقی می‌گردد و از آن به مثابه فرایندی منطقی و معقول یاد می‌شود که هدفش کشف روابط بین پدیده‌ها است. از این منظر، درمان و موری^۱ پژوهش را به معنای تلاش نظام یافته برای رسیدن به معرفتی تازه تعریف کرده‌اند. در واقع، "پژوهش سفری برای کشف ناشناخته‌هاست. ما همه به طور طبیعی در مقابل ناشناخته‌ها دارای گزینه کنجکاوی هستیم و این گزینه طبیعی در مواجهه با مجهولات ما را متحیر ساخته و به درک دقیق‌تر از مجهول فرامی‌خواند. کنجکاوی ما در معرفت و روشی است که افراد آن را برای کسب معرفت در مورد ناشناخته‌ها به کار می‌برند و در اصطلاح می‌تواند به‌عنوان پژوهش نام برده شود" (Shabani verki & kazemi, 2010: 44).

به تعبیر گیورژی^۲ پژوهش عبارت است از دیدن آنچه که دیگران دیده‌اند و اندیشیدن آنچه را که هیچ کس نیندیشیده است. پژوهش به واسطه اکتشافاتی که انجام می‌دهد، ایده‌هایی که به تأیید می‌رسند یا رد می‌کند، رویدادهایی که پیش‌بینی می‌کند، و تئوری‌هایی که توسعه می‌دهد یا کنار می‌گذارد، نقش مهمی ایفاء می‌کند (Rouhani, 2010: 9).

اهمیت پژوهش و نقش آن در توسعه همه‌جانبه و پایدار از یکسو و چندوجهی و چندبعدی بودن آن از سوی دیگر سبب شده است که متفکران مختلف جهت انجام امور پژوهشی الگوها یا به عبارتی دیگر فرایندهای پژوهشی متفاوتی را برگزینند. اصلی‌ترین عامل و نقطه آغاز چنین تفکیکی، در واقع بنیان‌های فلسفی یا مفروضه‌های اندیشگی محققان هستند. براین اساس، از زمان دکارت^۳ تا به امروز، یکی از عمده‌ترین مشغله‌های فلسفی در غرب، یافتن بنیان‌هایی برای معرفت بود که این امر به غلبه پوزیتیویسم بر عرصه علم منجر گردید. دکارت تحت تأثیر گالیله^۴ اندیشه مجرد را زمینه و شالوده لازم برای درک جهان می‌دانست. دکارت در واقع به نوعی خوشبینی درباره نیروی عقل برای فهم جهان مادی رسیده بود. از نظر دکارت یقین بر بنیاد شک استوار است. وی در کتاب تأملاتی درباره فلسفه اولی استدلال کرد که باید ذهن‌مان را از همه اعتقادات پیشین برویم تا آنگاه بدانیم که کدامین آن‌ها پیش‌داوری صرف نیستند. وی در آغاز تأملات نوشته است:

¹ - Redman & Mory(1923)

² - Albert Szent Gyorgy

³ - Rene Descartes (1596-1650)

⁴ - Galileo (1564- 1642)

"چندی پیش دریافتم که باید یک بار در زندگیم قاطعانه همت گمارم تا ریشه همه عقایدی را که از هنگام تولد در وجودم خانه کرده‌اند از بیخ برکنم، و اگر بخواهم طرحی استوار و ماندنی در علوم دراندازم، باید کار را از نو و از شالوده‌ها آغاز کنم" (Morton, 2004: 100).

اندیشمند هم عصر دکارت، فرانسیس بیکن با تأکید بر نقش علم اثباتی و خصلت مشاهده‌ای آن معتقد است که شناخت از راه مشاهده به نتیجه مثبتی نمی‌رسد، اگر از برخی عوامل غیرعقلی که ذهن بشر را از هر سو احاطه کرده است، رهایی نیابد. بیکن این عوامل غیرعقلی را "بت"‌ها یا تصورات نادرستی می‌داند که مانع رسیدن به حقیقت می‌شوند. بت‌های بیکن چهار دسته‌اند: بت‌های طایفه‌ای، بت‌های شخصی، بت‌های بازاری و بت‌های نمایشی. بیکن معتقد است که وجود این بت‌ها به نوعی انحراف و گزندیگی^۱ در فرایند شناخت می‌انجامد (Larrain, 2001: 35). بینش فلسفی دکارت و بیکن در سده نوزدهم توسط آگوست کنت^۲ تحت عنوان اثبات‌گرایی^۳ انسجام فلسفی یافت. دیدگاه کلی مثبت‌گرایی چنانکه بنیانگذار آن مطرح ساخته است، مشتمل بر یک بینش فلسفی، یک روش علمی و یک هدف اصلاحی است. کنت معتقد است که هر دانشی عینی محدود به واقعیت موجود است. از نظر کنت دانش بشری سه مرحله را طی نموده است: مرحله اول حالت ربانی^۴ که در آن انسان به دنبال کشف ماهیت پنهان اشیاء و امور است و حوادث طبیعی را معجزاتی می‌داند که توسط نیروهای مافوق طبیعی ایجاد شده‌اند، مرحله دوم؛ حالت مابعدالطبیعی^۵، که مشخصه آن توسل به جوهرهای مجرد و تصوراتی نظیر ذوات است و مرحله سوم، حالت اثباتی که در آن انسان با مشاهده و استدلال روابط الزامی میان اشیاء و حوادث را جستجو کرده، با طرح قوانین آن‌ها را تبیین می‌کند (Tavasoli, 1997: 51). کنت روش خود را مذهب بشریت می‌نامید و در نامه‌ای نوشت: یقین دارم که پیش از سال ۱۸۶۰ پوزیتیویسم را به‌عنوان تنها مذهب واقعی و کامل در کلیسای نتردام تبلیغ خواهم نمود. او در سپتامبر ۱۸۵۷ در پاریس درگذشت (Alem, 2006: 490).

رویکردهای تحصلی-تجربی که از آن تحت عنوان کلی نظرگاه دکارتی^۶ یاد می‌شود و پایه اصلی آن مبتنی بر جدایی سوژه/بژه است در سال‌های اخیر واکنش‌های تندی را برانگیخته است و نگرش‌های تفسیری و تأویلی و تحلیل‌گفتمان در حوزه پژوهش (الگوهای کیفی) در مقابل آن صف‌آرایی کرده است. دیدگاه تفسیری^۷، تبیین را برای توضیح رفتارهای انسانی کافی نمی‌داند و در مقابل از تفهم^۸ پدیده‌های انسانی سخن می‌گوید.

چنین روندی در تاریخ اندیشه‌های فلسفی در چارچوب رویکردهای پژوهشی و تضادها و تقابل در حیطه اندیشگی خود را در پوسته الگوهای پژوهشی متفاوت در نزد متفکران نحله‌های مختلف نمایان ساخت. از این منظر، در دوره معاصر از دو، سه و حتی گاه چهار الگوی پژوهشی متفاوت نام برده می‌شود. اگرچه به‌طور کلی، عموماً، دو الگوی پژوهشی قابل تفکیک است (شکل ۱): الگوی کمی و الگوی کیفی. الگوهای کمی تکیه بر فلسفه اثباتی دارند و از

¹ - Distortion

² - August Comte (1804-1872)

³ - Positivism

⁴ - Theological Estate

⁵ - Metaphysical Estate

⁶ - Cartesian Perspectivalism

⁷ - Hermeneutics

⁸ - Understanding

طریق فاصله‌انداختن میان موضوع شناخت و فاعل شناسایی (ابژه و سوژه) می‌کوشند تا به شناختی عینی از واقعیت دست یابند. در الگوی کمی پژوهشگر به دنبال پاسخ به سؤالاتی از این قبیل است: داشتن چه چیزی مورد نیاز است؟ چه روشی برای تولید این دانش باید بکار گرفته شود؟ چه روش اندازه‌گیری مورد نیاز است؟ چگونه می‌توان از اثر سایر عناصر در تحقیق جلوگیری کرد تا اثر واقعی متغیر مورد پژوهش قابل مطالعه علمی باشد؟ در الگوی کمی برای پاسخ دادن به سؤالات فوق از پارادایم و ابزارهای علوم طبیعی بهره‌گیری می‌شود.



شکل (۱): الگوهای پژوهش

Source: Authors

الگوی کیفی به پدیده‌ها نگرش کل‌نگران و جامع دارد. پژوهش در این الگو راهی است برای کسب آگاهی از طریق کشف معانی پدیده‌ها. در پژوهش‌های کیفی رویکردهای تأویلی و تفسیری و تحلیل گفتمان به کار گرفته می‌شود. این تفاوت‌های اساسی و بنیادی، کانون توجه و پرسش اصلی این نوشتار را به خود اختصاص داده است و از اینرو پرسش اصلی که این نوشتار درصدد پاسخ به آن است اینکه مفروضه‌های فلسفی الگوهای پژوهشی دوگانه در جغرافیای انسانی، بر محور کدام موضوعات قرار دارد و دورنمای هر یک به کدام سوی است؟

رویکردهای کمی و کیفی در جغرافیای انسانی

ارزیابی اعتبار هر مطالعه و پژوهشی به بررسی روش‌شناسی و به صورت عینی‌تر، ارزیابی دستورالعمل‌های اجرایی نظری آن مربوط می‌شود. محققان، روش‌شناسی پژوهش را به دو گروه کلی طبقه‌بندی می‌کنند: ۱- پژوهش‌های کمی، ۲- پژوهش‌های کیفی. تفاوت نوع پژوهش سبب می‌شود که مطالعات کمی و کیفی رویکرد متفاوتی به فرایند پژوهش اعم از شکل‌گیری پرسش‌های اساسی، اندازه‌گیری و تحلیل داده‌ها داشته باشند. به‌رغم وجود تفاوت اساسی در نوع داده‌های پژوهش کمی و کیفی، آنچه که این دو رویکرد را به طور کلی از یکدیگر متمایز می‌کند، مفروضه‌های فلسفی و تفاوت ماهوی در فرایند پژوهش کمی و کیفی است. در دهه‌های اخیر رویکرد کمی در قلمرو پژوهش‌های جغرافیای انسانی تسلط داشته است، اما رویکرد کیفی در حوزه پژوهش نیز در سال‌های اخیر مورد توجه برخی پژوهشگران قرار گرفته است. از این‌رو مباحث مرتبط با تفاوت‌های دو رویکرد کمی و کیفی به‌ویژه در حوزه بنیان‌های فلسفی و پارادایم‌های زیربنایی توضیح داده شده و مولفه‌های اصلی دو رهیافت مذکور با یکدیگر مقایسه خواهند شد و نهایتاً روش سوم تحت عنوان رهیافت ترکیبی نیز ارائه خواهد گردید. روش بکارگرفته در این مقاله توصیفی-تحلیلی مبتنی بر مفروضه‌های فلسفی پژوهش‌های کمی و کیفی از نقطه‌نظر هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و روش‌پژوهشی است.

اصول موضوعه الگوهای پژوهش

الگو به مجموعه نظام‌مندی از مفاهیم، اصول موضوعه و قوانین اطلاق می‌شود که در یک ساختار منطقی برای توضیح و تفسیر یک سیستم از موجودات تکوینی، پدیده‌ها، روش‌ها، فرآیندها، تئوری‌ها و نظریات ارائه می‌گردد. از این منظر، یکی از کانونی‌ترین مباحث مطرح در الگوها اصول موضوعه هستند. اصول موضوعه الگوهای پژوهشی کمی و کیفی تفاوت‌های اساسی باهم دارند. در الگوی کمی، واقعیت یکی پنداشته می‌شود و می‌توان با تقسیم کل به اجزاء آن را تبیین کرد. فاعل شناسایی جدای از موضوع شناخت پنداشته می‌شود. ارزش‌ها در فرایند شناخت مسکوت گذاشته می‌شوند. تبیین براساس توضیح رابطه علیت است. تبیین می‌تواند از زمان و مکانی به زمان و مکان دیگر تعمیم بیابد، نظریه امری جهان‌شمول و غیرزمان‌مند پنداشته می‌شود و پژوهشگر به دنبال بررسی و اثبات قضایا و گزاره‌های پیشنهادی است.

برخلاف الگوی کمی، در الگوی کیفی واقعیت چندگانه و سازه‌های اجتماعی-روان‌شناختی پنداشته می‌شود، جدایی سوژه و ابژه توهم است، ارزش‌ها در فرایند شناخت حضور دارند و کنارگذاشتن آن‌ها محال است. فهم رویدادها بر اساس روابط چندوجهی است، تبیین‌ها زمانمند و مختص به یک مکان خاص‌اند، و نظریه امری جهان‌شمول محسوب نمی‌گردد. در الگوی کیفی پژوهشگر به دنبال کشف و آشکارسازی موضوعات است. جدول شماره (۱) تفاوت‌ها و تناظرهای الگوهای پژوهشی دوگانه را خلاصه کرده است.

جدول (۱): اصول موضوعه الگوهای پژوهش کمی و کیفی

ردیف	پرسش	اصول الگوی پژوهش کمی	اصول الگوی پژوهش کیفی
۱	جهان چگونه عمل می‌کند؟	واقعیت یکی است، با تقسیم دقیق و مطالعه اجزاء می‌توان کل را درک کرد؟	واقعیت‌ها چندگانه‌اند. سازه‌های روان‌شناختی - جامعه‌شناختی‌اند. که یک کل به‌هم‌پیوسته را تشکیل می‌دهند. واقعیت‌ها تنها از این طریق درک می‌شوند.
۲	رابطه میان داننده و دانسته چیست؟	داننده می‌تواند خارج از آنچه قرار است دانسته شود، قرار بگیرد و عینیت واقعی امکان‌پذیر است.	داننده و دانسته (سوژه و ابژه) وابسته به یکدیگرند.
۳	ارزش‌ها چه نقشی در درک جهان ایفاء می‌کنند؟	ارزش‌ها می‌توانند به منظور فهمیدن مسکوت گذاشته شوند.	ارزش‌ها به آنچه فهمیده می‌شود، شکل می‌دهند و در این میان نقش واسطه‌ای دارند.
۴	آیا رابطه علی امکان‌پذیر است؟	رویدادی که قبل از رویداد دیگر می‌آید، می‌تواند علت آن قلمداد شود.	رویدادها به یکدیگر شکل می‌دهند، می‌توان به روابط چندوجهی دست یافت.
۵	آیا امکان تعمیم وجود دارد؟	تبیین‌ها می‌توانند از یک زمان و مکان به زمان و مکان دیگر تعمیم یابند.	تبیین‌های مبتنی بر آزمایش تنها برای یک زمان و مکان ممکن است.
۶	نقش پژوهشگر در تولید دانش چیست؟	پژوهشگر به دنبال بررسی و اثبات قضایا و گزاره‌های پیشنهادی است.	پژوهشگر به دنبال کشف یا آشکارسازی موضوعات است.

Source: Sadoughi, 2007: 95

علاوه بر آن، اصول موضوعه الگوهای کمی و کیفی از نقطه‌نظر جهان‌بینی، سازمان و آرایش اطلاعات، اشکال رابطه، منابع تغییر، تبیین، ماهیت تغییر و دیدگاه مشاهده‌گر تفاوت بسیاری باهم دارند (جدول ۲).

جدول (۲): ویژگی‌های پژوهش در دو الگوی کمی و کیفی

ویژگی‌های پژوهش	الگوی کمی	الگوی کیفی
جهان‌بینی	ساده	پیچیده
سازمان و آرایش اطلاعات	سلسله‌مراتبی	غیر سلسله‌مراتبی
شکل‌های رابطه	مکانیکال	هولوگرامی
منابع تغییر	تعیین شده	نامعین
تبیین	علیت خطی	علیت متقابل
ماهیت تغییر	قسمت به قسمت	ریخت‌زایی
دیدگاه مشاهده‌گر	عینی	دیدگاهی

Source: Sadoughi, 2007

ابعاد عینی و ذهنی در مفروضات فلسفی الگوهای کمی و کیفی

اگر قائل به تقسیم‌بندی مفروضات فلسفی به دو ساحت عینیت و ذهنیت باشیم، پژوهش در دو الگوی کمی و کیفی از نقطه نظر هستی‌شناسی^۱، معرفت‌شناسی^۲، ماهیت انسان و روش‌شناسی تفاوت‌های عمده‌ای باهم دارند. طبق فلسفه عینیت‌گرایی دانش عینی مستقل از یادگیرنده وجود دارد بنابراین در جهان هستی اشیاء، رویدادها و فرایندها وجود دارند و از ادراک همه انسان‌ها و همه اندیشه‌ها یا نظریه‌پردازی‌ها درباره آن‌ها مستقل‌اند و اگر هیچ انسانی هم وجود نداشت آن‌ها را ادراک کند، بازهم وجود داشتند. عینیت‌گرایان به وجود یک واقعیت یا عینیت خارج از ذهن انسان باور دارند و آن را مشتمل بر قوانین طبیعی غیرقابل تغییر می‌دانند. براین اساس، پژوهش کمی نوعی مبنای "اثبات‌گرایانه" دارد. پژوهش اثبات‌گرا، ریشه در این فرض دارد که جلوه‌های محیط اجتماعی، واقعیتی مستقل را تشکیل می‌دهند و طی زمان و در موقعیت‌های متفاوت، نسبتاً ثابت‌اند. همانگونه که عنوان شد، منظور از استقلال پدیده این است که واقعیت، نزد پژوهش‌گر اثبات‌گرا، عینی تلقی می‌شود و جدا از پژوهشگر وجود دارد. به دیگر سخن، واقعیت اجتماعی وجود خارجی دارد و توسط مشاهده‌گران ساخته نمی‌شود. بر این اساس، پژوهش‌گر اثبات‌گرا، دانش را عمدتاً از طریق گردآوری داده‌های عددی و مشاهده نمونه‌ها و سپس عرضه این داده‌ها به تحلیل عددی فراهم می‌کند (Gal, 2003: 59). الگوی پژوهش کمی همچنین بر این باور است که واقعیت را می‌توان به مؤلفه‌هایش تقسیم کرد و با نگاه به این اجزاء، شناختی از کل به‌دست آورد (Khoynezhad, 2001: 160).

در این الگو، حقیقت بنا به میزان انطباق دانش با قوانین طبیعت و عمدتاً براساس اصول ثابت و کلی تعریف می‌شود. براین اساس و به طور خلاصه، پژوهش‌های کمی که مبتنی بر دیدگاه عینی‌گرایی‌اند^۳ از منظر هستی‌شناسی واقع‌گرا، از دیدگاه معرفت‌شناسی اثبات‌گرا و از نقطه نظر ماهیت انسان و روش‌شناسی، جبرگرا و تعمیم‌گرا هستند. در نقطه مقابل، الگوهای پژوهشی کیفی صورت‌گرا^۴، ضد اثباتی، اراده‌گرا و قائل به فردیت^۵ هستند. در الگوی پژوهش کیفی بر نوعی تفسیر کل‌نگر تأکید می‌شود. واقعیت‌ها و ارزش‌ها به صورتی غیرقابل تفکیک و آمیخته با یکدیگر در نظر گرفته می‌شوند. در این الگو، توجهی به وجود یا عدم وجود واقعیت هستی خارج از ذهن معطوف نمی‌گردد (نه اثبات می‌شود و نه نفی)، بلکه بر واقعیت روان‌شناختی یا اجتماعی تأکید می‌گردد. در پژوهش‌های کیفی که در آن واقعیت اجتماعی به وسیله مشارکت‌کنندگان ساخته می‌شود، فرض بر این است که واقعیت اجتماعی، به‌طور پیوسته و مداوم در موقعیت‌های محلی ساخته می‌شود. به عبارت دیگر، برای پژوهش‌گر کیفی واقعیت یگانه‌ای وجود ندارد، هر ناظر و مشاهده‌گری واقعیت را به صورت بخشی از فرایند پژوهشی خلق می‌کند، واقعیت مبتنی بر ذهن است و تنها با ارجاع به یک ناظر موجودیت می‌یابد. در این الگو، جلوه‌های محیط اجتماعی به‌عنوان تفسیرهایی به‌وسیله افراد ساخته می‌شوند. این تفسیرها گذرا و موقتی بوده و وابسته به موقعیت هستند (Gal, 2003:)

¹ - Ontology

² - Epistemology

³ - Objectivism

⁴ - Nominalist

⁵ - Nomothetic

62). در این رویکرد، حقیقت همواره امری نسبی است و قضاوت در مورد امور مبتنی بر امور دیگر انجام می‌پذیرد. برای مثال یک شخص نسبتاً بلند قد در جمع کسانی که از او بلند قدترند، کوتاه به نظر می‌رسد.

جدول (۳): ابعاد عینی و ذهنی پیرامون مفروضات فلسفی در دو الگوی کمی و کیفی

مفروضه فلسفی	بعد عینی (الگوی کمی)	بعد ذهنی (الگوی کیفی)
هستی‌شناسی	واقع‌گرا	صورت‌گرا
معرفت‌شناسی	اثبات‌گرا	ضد اثباتی
ماهیت انسان	جبرگرا	اراده‌گرا
روش‌شناسی	تعمیمی	فردگرا

Source: Authors

باید توجه داشت که مرکز مناقشه میان دو الگوی کمی و کیفی، مناقشات فلسفی است. هرچند، الگوی کمی خود را بی‌نیاز از فلسفه می‌داند و این نوع نگرش ریشه در دیدگاه‌های آگوست کنت دارد، اما قائل بودن به نگرش "بی‌نیازی از فلسفه" خود نوعی نگرش و بینش است، به عبارت دیگر فهم تفاوت‌های معرفت‌شناختی بین الگوهای پژوهشی اصولاً فعالیت فلسفی است. هیچکاک و هیوز^۱ تأکید کرده‌اند که مفروضات هستی‌شناختی زیربنای مفروضات معرفت‌شناختی و مفروضات معرفت‌شناختی زمینه‌ساز ظهور ملاحظات روش‌شناختی و این ملاحظات نیز به نوبه خود ترسیم‌گر قواعدی هستند که به فنون عملی پژوهش مربوط می‌شوند (ورکی، کاظمی، همان). دیدگاه کمی می‌خواهد با تکیه بر علوم تجربی فلسفه را زاید نشان دهد. توجه به مفروضه‌های فلسفی در هردو الگوی پژوهشی بسیار حائز اهمیت است. همچنان که کراوس تأکید می‌کند: مفروضه‌های فلسفی پژوهشگر در مورد ماهیت واقعیت و درک چشم‌انداز کلی طرح مورد مطالعه و روش اجرای آن بسیار تعیین کننده است (Krauss, 2005: 759).

روش‌شناسی الگوهای کمی و کیفی

مهم‌ترین پیش‌فرض روش‌شناسی این است که با به کار بردن اصول و قواعد منظم می‌توان به معرفت دست یافت، یا دست کم به آن نزدیک شد و از سوی دیگر، می‌توان دربارهٔ دستاورد معرفتی و اعتبار آن اظهار نظر و داوری کرد. از نقطه نظر روش‌شناسی^۲ شامل دیدگاه فلسفی، هدف، جامعه، نمونه، شیوه جمع‌آوری اطلاعات، شیوه تجزیه و تحلیل اطلاعات، یافته‌ها، نتایج، محیط پژوهش، پژوهشگر، متغیرها، طرح پژوهشی، شیوه ارائه گزارش و موضوع مورد مطالعه، الگوهای کمی و کیفی تفاوت‌های بسیاری با هم دارند (جدول ۴).

جدول (۴): مقایسه روش‌شناسی در دو الگوی کمی و کیفی

الگوی پژوهشی	الگوی کمی	الگوی کیفی
دیدگاه فلسفی	خردگرا، اثبات‌گرا، عینی، جزءنگر، تأییدکننده جهان‌بینی علوم طبیعی	تفسیرگرا، پدیدار شناختی، استقرایی، کل‌نگر، ذهنی، جهان‌بینی مردم شناختی
هدف	تعیین داده‌ها و تعمیم‌یافته‌ها، اندازه‌گیری عقاید و نظرها، پی بردن به روابط علی و معلولی	شناخت انگیزه‌ها و دلایل، تولید فرضیه و اندیشه، کشف روندها، درک پدیده‌های اجتماعی
جامعه	دقیقاً تعریف شده، مشترک در برخی ویژگی‌ها	توصیف می‌شود
نمونه	انتخاب تصادفی گروهی از جامعه که معرف جامعه باشد	گروه نمونه کوچک و به صورت هدفمند انتخاب می‌شود
شیوه جمع‌آوری داده‌ها	پرسش‌نامه، آزمون، مصاحبه و مشاهده	اسناد و مدارک، مشاهده و مصاحبه و بندرت پرسشنامه
تجزیه و تحلیل داده‌ها	تحلیل‌های آماری	توصیفی و تفسیری و بدون تحلیل آماری

^۱ - Hitchcock & Huges

^۲ - Methodology

یافته‌ها	آماري و تعمیم‌پذیر	وابسته به محیط و تعمیم ناپذیری آماری
نتایج	آماري و عینی	اکتشافی و تفسیر بردار
محیط پژوهش	اغلب تصنعی و آزمایشگاهی	اغلب طبیعی و واقعی
پژوهشگر	فردی برونی و جدای از فرایند پژوهش	فردی محرم و جزئی از فرایند پژوهش
متغیرها	دقیقاً تعریف و کنترل می‌شوند	اغلب به‌طور دقیق کنترل و تعریف نمی‌شوند
طرح پژوهش	غیر منعطف، تغییرناپذیر و از پیش تعیین شده	منعطف و تغییرپذیر
شیوه ارائه گزارش	بر اساس روش آکادمیک و فصول مشخص	توصیفی و به شیوه داستان گونه و تاریخچه‌ای و حکایتی
موضوع مورد مطالعه	آزمودنی‌هایی که باید روی آن‌ها آزمایش صورت گیرد	به‌عنوان شرکت‌کنندگان و مشارکت‌کنندگان مطرح می‌شوند

Source: Abedi and Shavakhi, 2010: 74

مفروضه‌های فلسفی الگوهای پژوهشی کمی و کیفی

در یک رویکرد کلان می‌توان الگوهای پژوهشی را بر دو پارادایم^۱ اثبات‌گرایی و فرائیبات‌گرایی مبتنی ساخت. مفروضه‌های فلسفی اثبات‌گرایی و فرائیبات‌گرایی از دیدگاه‌های جبرگرایی، تقلیل‌گرایی، عینیت‌گرایی، اثبات‌نظریه، نقش شواهد عینی، روش علمی و استفاده از ریاضیات تفاوت‌های بسیاری باهم دارند (جدول ۵).

جدول (۵): مفروضه‌های فلسفی پارادایم‌های اثبات‌گرایی و فرائیبات‌گرایی

مفروضه‌های فلسفی	پارادایم اثبات‌گرایی	پارادایم فرائیبات‌گرایی
جبرگرایی ^۲	تأثیر عوامل جبری نتایج را قابل پیش‌بینی می‌سازد	نتایج حاصل آرایش پیچیده تعامل عناصر علی و پیامدی است
تقلیل‌گرایی ^۳	تجربه قابل تقلیل به مجموعه‌ای از مفاهیم است و به وسیله آن‌ها وصف و آزمون می‌گردد	تجربه ممکن است ماهیت غیرقابل پیش‌بینی و تناقض‌آمیز داشته باشد
عینیت‌گرایی	واقعیت در جهان خارج موجود است و قابل مشاهده و اندازه‌گیری است. عینیت هدف پژوهشگر است	واقعیت ساخته‌ای اجتماعی و فرهنگی است. عینیت پژوهشگر غیرممکن است
اثبات‌نظریه	نظریه جهان‌شمول و قابل تعمیم از راه اثبات فرضیه است	نظریه به وسیله عواملی که از فرضیه حمایت می‌کند، شکل می‌گیرد و همواره قابل بررسی و نقد است
نقش شواهد عینی	شواهد گردآوری می‌شوند تا حقیقت را بنا نهند	شواهد نمی‌توانند کل حقیقت را بنا نهند
روش علمی	روش علمی بهترین راه برای شناسایی جهان است	یک روش واحد وجود ندارد. انتخاب روش بر اساس مفروضه‌های نظری پژوهشگر است
استفاده از ریاضیات	ریاضیات کلاسیک مبتنی بر منطق صفر و یک زیربنای پژوهش و بر اساس تعریف، قضیه و دلیل است	پاراریاضیات پیشنهاد می‌شود. منطق عملیاتی جایگزین منطق صفر و یک می‌گردد. منطق عملیاتی بر اساس ادعا، تأیید و توجیه است

Source: Authors

علاوه بر مفروضه‌های فلسفی، پارادایم اثبات‌گرایی (تجربی-تحلیلی) و فرائیبات‌گرایی^۴ (تفسیری، انتقادی و پس‌ساختارگرایی) از نقطه نظر هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و روش پژوهش باهم متفاوت‌اند (جدول ۶).

جدول (۶): جنبه‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و روش پژوهش در دو پارادایم اثبات‌گرایی و فرائیبات‌گرایی

پارادایم	هستی‌شناسی	معرفت‌شناسی	روش‌شناسی	روش پژوهشی
اثبات‌گرایی	واقعیت پدیده‌ای مادی است	دانش عینی و رها از ارزش است. سوژه و ابژه جدایی از یکدیگرند	صورت‌بندی گزاره‌ها و کنترل آن‌ها تحت شرایط خاص	تحقیقات آزمایشی همراه با استفاده از ابزارهای اندازه‌گیری کمی و کنترل شده
فرائیبات‌گرایی	واقعیت ساخته فرهنگی-اجتماعی است و مستقل از محقق نیست. تعابیر متفاوت از واقعیت وجود دارد و وابسته به تفسیر و تأویل انسان است. واقعیت پدیده‌ای چندبعدی و در لایه‌های زیان و گفتمان نهفته است	دانش عینی نیست بلکه ذهنی است. قدرت در تأسیس دانش نقش اساسی دارد.	دانش نتیجه تفسیرهای مختلف و متعدد از واقعیت است. تحقیق در پی شناسایی آثار نابرابری و قدرت است.	مطالعه موردی، قوم‌نگاری، پدیدارشناسی، اقدام پژوهی و تحلیل گفتمان

Source: Authors

¹ - Paradigm

² - Determinism

³ - Reductionism

⁴ - Meta-positivism

رویکردهای انتقادی

مفروضه‌های فلسفی رویکردهای اثباتی در حوزه تحقیق و پژوهش در سال‌های اخیر انتقادات تندی را برانگیخته است. شاید نیچه^۱ از سرآمدان نقد رویکردهای اثباتی باشد. وی در قطعه ۴۸۱ اراده معطوف به قدرت^۲ می‌گوید: "علیه مثبت‌گرایی که از پدیده‌ها فراتر نمی‌رود - تنها حقایق مسلم وجود دارند - من می‌گویم خیر، حقایق مسلم، درست همان چیزی است که وجود ندارد، ما تنها با تعابیر روبه‌رو هستیم. ما نمی‌توانیم هیچ حقیقت مسلمی را در - خود استوار سازیم: شاید خواست چنین چیزی اصلاً ابلهانه باشد. شما می‌گویید همه چیز ذهنی است، اما حتی چنین گفته‌ای تعبیر است. ذهن چیز معینی نیست، چیزی است که در پس آنچه هست، افزوده و ابداع و فرافکنده شده است. سرانجام آیا لازم است که وجود تعبیرکننده‌ای را پس از تعبیر مطرح کرد؟ حتی این عمل ابداع و فرضیه است. تا آنجا که واژه شناخت معنایی دارد، جهان شناختنی است اما از راه تأویل‌ها. معنای جدا از تأویل وجود ندارد. معناها بی‌شمارند" (Nietzsche, 1999: 366).

لوکاخ^۳ در کتاب تاریخ و آگاهی طبقاتی^۴ از تفکر اثباتی حاکم بر عرصه علم انتقاد نمود و علم را به مثابه ایدئولوژی مطرح ساخت. به نظر لوکاخ هر طبقه‌ای که آمادگی به دست گرفتن قدرت را پیدا کند، در کوشش‌هایش برای اعمال نظارت بر جامعه، جهان‌نگری منسجمی را به ظهور می‌رساند. این جهان‌نگری شامل نظریه‌ای است درباره اقتصاد، سیاست و جامعه و به‌طور خلاصه بینش جامعی است که علم و روش آن را دربردارد. لوکاخ تأکید می‌کند: "ما می‌توانیم میان یک طبقه و روش علمی که از کوشش برای عقلی ساختن خصلت اجتماعی آن طبقه سرچشمه می‌گیرد و قوانین و نیازهای ارتباط متقابل نزدیکی مشاهده کنیم" (Lukacs, 1971: 10).

نقد خردبازاری دوره روشنگری توسط متفکرین مکتب فرانکفورت بخصوص در نیمه دوم سده بیستم به اوج خود رسید. نویسندگان کتاب دیالکتیک روشنگری^۵ یعنی ماکس هورکهایمر^۶ و تئودور آدرنو^۷ از جنبه‌های متفاوت به جامعه عقلانی و علم‌زده‌ای که دوره روشنگری مطرح می‌کرد و خواهان و مبلغ آن بود، انتقاد می‌کنند. کار هورکهایمر و آدرنو گسترش دیدگاهی کاملاً انتقادی در حوزه علوم اجتماعی و فلسفه بود، یعنی نقد خردباوری دکارتی، سنت فلسفه انگلیسی و دیدگاه پدیدارشناسی هوسرل. این آیین‌ها نسبت سوژه با ابژه را ثابت، تغییرناپذیر و جاودانی می‌پندارند، پیش شرط‌های دانش اجتماعی را رها می‌کنند و مدام جزم‌رهایی پژوهش از ارزش‌ها را تکرار می‌کنند. نویسندگان دیالکتیک روشنگری با نقد ادعای جدایی علم از ایدئولوژی، رهایی پژوهش از ارزش‌ها را غیرممکن می‌دانند و معتقدند که علم ناب وجود ندارد، همین که کسی به وجود چنین علمی باور داشته باشد، کار خودش در حد ارزش‌گذاری‌ها جای می‌گیرد. به بیان دیگر جزم‌رهایی از ارزش‌ها، خود یک جزء ارزشی است در یک کل ایدئولوژیک. "همین که ما جامعه‌ای را به مثابه یک تمامیت و در نتیجه یک مجموعه ایدئولوژیک موضوع کار و

1 - Friedrich Wilhelm Nietzsche (1844-1900)

2 - The Will To Power

3 - György Lukács (1885-1971)

4 - History and Class Consciousness (1924)

5 - Dialectic of Enlightenment (1944)

6 - M. Horkheimer

7. T. W. Adorno

پژوهش خود قرار می‌دهیم، از آن پیش‌فرض‌های که رهایی از ارزش‌ها را مفروض می‌دارند، گسسته‌ایم" (Ahmadi, 1994).

آدورنو و همفکرانش حتی کارل پوپر^۱ را که خود علیه پوزیتیویسم بحث می‌کرد، پوزیتیویست می‌خواندند. پوپر هرگز نپذیرفته بود که علم از ارزش‌گذاری‌ها و پیش‌داوری‌ها مستقل و رها باشد. هانس گئورگ گادامر^۲ نیز در کتاب حقیقت و روش^۳، روش اثباتی برای فهم حقیقت را ناکارآمد دانست، چرا که بنابر اندیشه هرمنوتیک، لزوماً با روش درست نمی‌توان به حقیقت دست یافت. گادامر در واقع در پی تفکیک میان حقیقت و روش است. او به صراحت می‌گوید: "مقصود من به دست دادن نظریه‌ای عام درباره تفسیر نیست، بلکه دریافتن آن چیزی است که در همه اشکال فهم مشترک است" (Rahbari, 2006: 106). گادامر با الهام از هایدگر در باب زبانی بودن فهم معتقد است که دانش روشمند مدرن که بر بیگانگی و جدایی میان سوژه/ابژه بنیاد گذارده شده و به معرفت‌شناسی و روش‌شناسی اهتمام خاصی دارد، مسبوق به گونه‌ای فهم است که نیازی به روش‌های معهود ندارد. فهم با دانش روشمند آغاز نمی‌شود و تاریخ فهم بشر با تاریخ تفکیک سوژه/ابژه مبدأ مشترک ندارد. منظور گادامر انکار کار روشمند در علوم انسانی نیست. او جز در یک مورد خاص با روش سرستیز ندارد، این که؛ روش در مورد حقیقت دارای حق انحصاری است. وی تأکید می‌کند روش همه آن چیزی نیست که به آن نیازمندیم (Rahbari, 2006: 108).

گادامر با نفی روش برای کسب معرفت و حقیقت، از رویکرد دیالکتیکی دفاع می‌کند. حقیقت از دید او از طریق روش به دست نمی‌آید. بلکه از راه دیالکتیک خود را نمایان می‌سازد. رویکرد دیالکتیکی به حقیقت در برابر روش انگاشته می‌شود. در روش موضوع مورد پژوهش هدایت، نظارت و دستکاری می‌شود. درحالی‌که در دیالکتیک موضوع مورد مواجهه پرسشی طرح می‌کند که باید بدان پاسخ گفت، یعنی فرآیند مستمر پرسش و پاسخ. محقق یا مفسر تنها می‌تواند بر اساس تعلق داشتن به آن موضوع پاسخ گوید (Rahbari, 2006: 109).

رویکرد تفسیری

هرمنوتیک به عنوان روش فهم متن از واژه یونانی هرمس^۴ خدای پیام‌آور یونانی گرفته شده است. در نظر یونانیان شأن هرمس این بود که آنچه را که فی‌نفسه و رای فهم انسانی است، تغییر صورت دهد و با توضیح و تشریح خود آن را به وجهی بیان کند که عقل انسانی بتواند آن را درک کند. هرمس برای ابلاغ پیام خدایان می‌باید به دقایق زبان آن‌ها و همچنین به دقایق زبان ابناء بشر آشنا می‌بود. او قبل از اینکه پیام خدایان را برای آدمیان ترجمه کند و به تفصیل آورد و مقصود آن‌ها را به شرح بازگوید باید خود آن را می‌فهمید و برای خود تفسیر می‌کرد. از همین جا می‌توان به اهمیت زبان در مباحث هرمنوتیک پی‌برد (Reikhtehgaran, 1999: 18).

هرمنوتیک را می‌توان آیینی با سابقه و بسیار کهن دانست. روش هرمنوتیک ریشه در باور به "تقدس متن" دارد. تأویل در زبان فارسی به معنای بازگرداندن چیزی به اول، به اصل آغازینش است. تأویل متن در حکم کوشش برای راهیابی به افق معنایی اصیل متن است. تأویل در هرمنوتیک کهن براین باور استوار است که متن به هررو معنایی

^۱-Karl R. Popper

^۲-Hans George Gadamer(1901-2002)

^۳-Truth and Method(1986)

^۴-Hermes

دارد، خواه ما آن را بشناسیم، خواه نشناسیم و این باوری است "کلام محور" که به هر دلیل معنا را موجود و حاضر می‌داند، جدا از اینکه ما به این حضور آگاه باشیم یا نه. اما هرمنوتیک مدرن این بینش کلام‌محوری را نمی‌پذیرد. هایدگر، گادامر و ریکور اساساً به معنای نهایی و اصیل بی‌باورند (Ahmadi, 2001: 479).

هرمنوتیک مدرن گستره‌ای فراتر از متون ادبی یافته است و در تمامی شاخه‌های علوم انسانی به کار می‌رود. برای تأویل یک موضوع، آن موضوع باید به صورت یک متن درآمده باشد. بنابراین برای فهم تأویلی پدیده‌های سیاسی و اجتماعی، این پدیده‌ها باید به شکل معناداری در قالب متن ظاهر شوند (Bleicher, 1982: 143).

منظور از متن تنها متون کتبی نیست. متن عبارت است از هر نوع گفتگویی که در قالب گفته یا نوشته، به نحو متمایزی تثبیت شده است. متن یک کل است و کلیتی بر آن حاکم است. میان کلیت و اجزای متن ارتباط وجود دارد. کل بر مبنای اجزای آن و اجزاء مبتنی بر کلیت معنا می‌شوند. هرمنوتیک تلاشی برای فهم کلیت متن است. امور انسانی، اجتماعی و سیاسی، از دو نظر می‌توانند به عنوان یک متن بررسی و تأویل شوند. یکی به صورت متن‌های مکتوب و دوم به صورت کنش‌ها و رویدادهای انسانی.

کنش انسانی و اجتماعی به عنوان یک متن، طیف گسترده‌ای از مخاطبان را شامل می‌شود. در این وضع، معنی متن به حالت تعلیق در می‌آید و با ارجاع‌های جدید می‌توان معانی جدید استنباط کرد. کنش‌های اجتماعی مدام در معرض تعبیر و تأویل‌های جدید قرار می‌گیرند. کنش سیاسی و اجتماعی دیگر تنها متعلق به کنشگر و خالق متن نیست. به عبارت دیگر نیت مؤلف هدف تأویل نیست. کنش و متن فرآورده‌ای اجتماعی محسوب می‌شود. به تعبیر فوکو مؤلف دیگر امضاءکننده معنای متن نیست. مؤلف دیگر آن سخنگویی که متنی را بر زبان می‌آورد یا می‌نویسد نیست. رولان بارت در مقاله مشهور "مرگ مؤلف" و میشل فوکو مرگ مؤلف را مطرح کرده‌اند که حاکی از روی‌برگرداندن از دل‌مشغولی با خود مؤلف و پرداختن به نقش خواننده در تولید تفسیری یک متن است. بارت می‌گوید: "تولد خواننده به بهای مرگ مؤلف است". فرض اینکه متن را از راه مؤلف بشناسیم به معنی ایجاد محدودیت برای متن است.

در رویکرد تفسیری، هرگونه تفسیر، معنایی برای زمانی خاص و در مناسبت با پرسش‌هایی در افق معنای خاص، درست است. هیچ تفسیری قطعی، همواره درست و عینی نیست. همان‌طور که به گفته هگل، تجربه زمانمند است، معنی نیز که هایدگر آن را تجربه هستی می‌نامد، در زمان وجود دارد (Barthes, 1968).

در فرایند تفسیر نوعی رابطه دیالکتیک بین مفسر و متن وجود دارد. مکالمه میان افق معنایی متن و افق معنایی خواننده یا تأویل‌کننده، به معنای درهم‌شدن این دو افق یا "زمانه نگارش متن و زمان حاضر" است که در لحظه خواندن و تأویل‌گریزی از این ادغام وجود ندارد. افق امروز ایستا و ثابت نیست، بل افقی است گشوده و دگرگون‌پذیر، که با ما حرکت می‌کند، همان‌گونه که ما با آن دگرگون می‌شویم (Ahmadi, 2007: 573).

تفسیر متن نمی‌تواند به نیت مؤلف، یا شیوه اندیشه و در نهایت شناخت هم‌روزگاران مؤلف محدود شود. متن بیان ذهنیت مؤلف نیست. حتی خود مؤلف تحت تأثیر گفتگویی خاص قرار دارد. مکالمه میان متن و مفسر هستی واقعی دارد. ذهن مفسر نیز در آغاز تفسیر "پاک و خالی" نیست، مجموعه‌ای است از پیش‌داوری‌ها، فرض‌های آغازین و خواست‌های استوار به افق معنایی امروز. به گفته گادامر اساساً تفسیری درست و قطعی وجود ندارد. همچنان که

متن نیز به گفته فوکو غیرجانبدار نیست، تفسیر نیز به تعبیر رولان بارت^۱ معصوم و بی‌گناه نیست. در یک کلام همچنان‌که نیچه می‌گوید؛ همه چیز در حال شدن است، هیچ واقعیت ابدی وجود ندارد. متن در بسترهای جغرافیایی، اجتماعی و فرهنگی خاصی فراهم می‌آید.

رویکردهای پست‌مدرنیستی حتی پا را از این فراتر نهاده‌اند و این پرسش را که "آیا معنایی در متن وجود دارد؟" به چالش گرفته‌اند. در هرمنوتیک رادیکال، تفسیر امری متکثر و پایان‌ناپذیر تصور می‌شود. این تفسیر نامحدود به قول امبرتو اکو^۲ هیچ هدفی ندارد و فقط بر اساس خواست خودش جاری می‌شود. دیگر نمی‌توان هیچ تفسیری را به‌طور قطعی پذیرفت، زیرا هیچ مدلول برینی^۳ وجود نخواهد داشت که بتواند به ارجاع این نشانه به نشانه دیگر در متن، خاتمه بخشد. اصل چندگانگی معنا و غیبت معنایی برین یا متعالی در متن پذیرفته می‌شود و از سوی دیگر، متن واجد هیچ‌گونه معنایی حقیقی تصور نمی‌شود (Moeini, 2006: 174).

از دیدگاه هرمنوتیک رادیکال، متن بسته نیست، بلکه گشوده است. تکلیف یک متن را نمی‌توان یک‌باره و برای همیشه روشن کرد. قطعیتی در تفسیر وجود ندارد. هیچگاه متن به‌طور کامل به تصرف در نمی‌آید و همواره چیزی جدید برای گفتن دارد. نتیجه سیاسی هرمنوتیک این است که تفسیر مقتضی از شرایط ارائه می‌دهد و زمینه‌های گفتگو را فراهم می‌آورد. هرمنوتیک فقط هنر دستیابی به تفاهم دانسته نمی‌شود، بلکه راه گشودن گفتگو و باب مکالمه بین طرف‌های برابر است (Alejandro, 1993: 92).

مرکززدایی از حقیقت و تفسیر و همچنین آموزه هرمنوتیکی معطوف به گفتگو، خاستگاهی هرمنوتیکی برای جامعه باز فراهم می‌آورد. هرمنوتیک با ساختارزدایی از معرفت و قدرت راهی برای تداوم کثرت ارائه می‌دهد. این کاری است که گادامر در هرمنوتیک فلسفی خود کرده است. دیدگاه وی در خصوص حقیقت و تفهم در راستای مقابله‌اش با مرکزیت و وحدت بوده که به کثرت و نفی سلطه می‌انجامد، ضمن آنکه "طرح گفتگویی" وی، راه برون رفت از هرگونه نسبی‌گرایی است که می‌توانست به آنارشی منجر شده و از درون آن خشونت و یا فروپاشی سیاسی نتیجه دهد (Rahbari, 2009: 237).

تاریخ‌مندی، زبانمندی و واقع‌مندی فهم در هرمنوتیک به معنای پذیرش نسبی‌گرایی ریشه‌ای و افتادن به پرتگاه هیچ‌انگاری نیست. همانگونه دیوید کوزنزهوی می‌گوید: می‌توان از دو نوع نسبی‌گرایی سخن گفت: نوعی نسبی‌گرایی وجود دارد که در آن مراد از عبارت "معنای متن این است" تنها آن است که "برای من این معنی را دارد" یا "من مایلم این‌طور خوانده شود". در تقابل با این نوع نسبی‌گرایی ذهنی‌گرا که نتیجه آن عدم امکان دستیابی به هرگونه توافقی است، می‌توان موضع دیگری را بیان کرد که چنین نتیجه‌ای در پی نداشته باشد. روایت دوم از نسبی‌گرایی را می‌توان "زمینه‌گرایی" نامید، زیرا بر اساس آن تفسیر متن وابسته به شرایطی است که در آن تحقق می‌یابد و از لحاظ این شرایط همواره "امری نسبی" به شمار می‌رود. از آنجا که هیچ زمینه‌ای مطلق نیست، پس راه‌های متفاوتی برای تفسیر وجود دارد. اما این به معنی قبول نسبی‌گرایی افراطی نیست. زیرا همه زمینه‌ها به

¹ - Roland. Barthes(1915-1980)

² - Umberto Eco

³ - Transcendental Signified

یکسان مناسب یا توجیه‌پذیر نیستند. با این حال زمینه‌گرایی امکان یک گام نخست عینی و بی‌طرف را که نوعی روش‌شناسی تردیدناپذیر فراهم آورد، انکار می‌کند (Couzens Hoy, 1993: 172).

رویکرد تحلیل گفتمان

مفهوم گفتمان

در فرهنگ لغات از جمله فرهنگ وبستر و آکسفورد، ذیل مدخل گفتمان معانی زیر آمده است: عمل، قدرت یا قوه تعقل، استعداد، تفکر و اندیشیدن به‌طور متوالی و منطقی و نتیجه‌مند، حرکت از یک حکم به حکم دیگر بر اساس توالی منطقی، روال یا جریان حوادث، تبادل کلامی آراء و افکار، بیان آراء و عقاید به‌ویژه بیان رسمی و منظم آن‌ها به‌صورت گفتاری یا نوشتاری، گپ، صحبت و یا قطعه‌ای از یک نوشتار که در آن به یک موضوع بیش‌ازحد پرداخته شود، قدرت و استعداد مکالمه و گفتگو کردن، گفتار و نوشتاری که واحدهای آن به‌هم مرتبط هستند و معمولاً بیشتر از یک جمله است. روایت داستان، شرح و تفسیر گفتار یا نوشتار یک موضوع، ارتباط اندیشه از طریق کلام، تبادل یا تعامل زبانی، گفتگو، صحبت، مذاکره و مشورت، استفاده از زبان در فرایند تولید معنی و معنی‌هایی از این قبیل.

واژه گفتمان که سابقه آن در برخی منابع به قرن چهارده میلادی می‌رسد از واژه لاتین دیسکورس^۱ به معنی گفتگو، محاوره و گفتار گرفته شده است (Macdonell, 2001: 10). مفهوم گفتمان به صورت‌های گوناگون تعریف شده است. گفتمان پدیده‌ای است چندوجهی و چندمعنایی. کثرت وجوه و معانی این پدیده موجب پیچیدگی و ابهام در دریافت صحیح معانی و تعاریف آن، فهم دقیق نقش، جایگاه، کار ویژه‌ها و استلزام‌های آن شده است. بداعت مسائل و موضوعات مطروحه در بحث گفتمان از یک سو و گستردگی دامنه و دایره شمول کارکردی و معنایی آن از سوی دیگر - که رشته‌های متنوع علوم انسانی و اجتماعی از زبان‌شناسی، ادبیات، هنر، نقد و نظریه فرهنگی و اجتماعی گرفته تا فلسفه، سیاست، روان‌شناسی، روان‌کاوی، زیبایی‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ، اقتصاد، جغرافیا، حقوق و غیره را در بر می‌گیرد - سبب شد تا اقبال و توجه چشمگیری به آن صورت گیرد.

ساده‌ترین تعریف گفتمان این است که گفتمان با واحدی بزرگ‌تر از جمله سروکار دارد. علاوه بر جنبه‌های زبان‌شناختی، دارای جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی است و به عبارت دیگر گفتمان را می‌توان به دو روی سکه تشبیه کرد؛ یک روی آن گفته و روی دیگر عرف، و کارکرد اجتماعی آن گفته می‌باشد. همان‌گونه که با استفاده از قواعد دستور زبان می‌توانیم اسامی مرکب، گروه و جملات را بسازیم، با استفاده از قواعد گفتمان می‌توانیم جمله‌ها را طوری بیان کنیم که با هم مرتبط باشند.

گفتمان عبارت است از چگونگی تولید متن و سامان گرفتن یک متن - چه کتبی و چه شفاهی - از جانب تولیدکننده و فرایند درک آن از جانب مخاطب. گفتمان را نباید با متن اشتباه گرفت. گفتمان مجموعه عناصر، لوازم و شرایطی است که چنانچه گرد هم آیند متن را به وجود می‌آورند. بنابراین متن حاصل نتیجه گفتمان است. گفتمان فرایند و متن فرآورده آن است (Solhjoui, 1998: 7).

¹ - Discurs

گفتمان معنای بسیار عام و گسترده دارد و هرگونه استفاده از گفتار یا نوشتار، یا هر نوع کاربرد گفتاری و نوشتاری مطالب و موضوعات در هر زمینه‌ای از معارف دانش بشری را شامل می‌شود. نکته مهم در مورد گفتمان این است که نباید آن را با گفتار اشتباه کرد. گفتمان اعم از گفتار است. حتی گفتمان را نباید اندیشه متفکرین دانست. مثلاً بگویم مارکس یا هگل گفتمان دارند بلکه، آن‌ها نظریه‌ای دارند. گفتمان فراتر از نظریه و علم است. گفتمان حتی زبان نیست. گفتمان در سطح زبان رسمی نیست، بلکه ناخودآگاه زبان است. یعنی در سطح سخنان روزمره مطرح است و قواعد خودش را بر اندیشه، فلسفه، علم، رفتارها و گفتارهای عامه مردم تحمیل می‌کند.

بطورکلی نظریه‌های مربوط به ساختگرایی، گفتمان را به منزله جملات می‌انگارد در حالیکه در نظریه نقش‌گرا گفتمان، همان کاربرد زبان یا زبان کاربردی است. در نظریه ساختگرا گفتمان مجموعه‌ای از جملات است که روابط ساختاری باهم دارند. در حالیکه در نظریه نقش‌گرا، بر نقش‌های زبان تأکید می‌شود و صورت زبان تابع نقش زبان. بر این اساس زبان ابزاری برای تعامل اجتماعی است (Soltani, 2005: 30). نقطه اشتراک دیدگاه‌های ساخت‌گرایانه و نقش‌گرایانه به گفتمان این است که زبان چتری است که گفتمان را در بر می‌گیرد. زبان بزرگ‌تر و گفتمان جزئی از آن است. اما تفاوتشان در این است که دیدگاه ساخت‌گرا گفتمان را متشکل از اجزایی که دارای روابط ساختاری باهم‌اند در نظر می‌گیرد، ولی دیدگاه نقش‌گرا گفتمان را زبان به هنگام کاربرد می‌داند و به بافت کاربرد زبان توجهی خاص نشان می‌دهد (Soltani, 2005: 30).

به اعتقاد لاکلاف^۱ مهم‌ترین نقش و کارکرد نظریه گفتمان را باید در حوزه سیاست، به‌ویژه در مفهوم‌پردازی قدرت دانست. ولوسینف^۲ معتقد است گفتمان از این نظر که در میان افراد یا اعضای جامعه ایجاد می‌گردد و خارج از بستر مفهومی و محتوایی خود قابل درک نیست مقوله‌ای ایدئولوژیک محسوب می‌گردد. به عقیده وی گفتمان را در مقام یک دادوستد فرهنگی، قطعاً نمی‌توان مستقل از موقعیت اجتماعی یا بستر آفریننده آن درک نمود. این همان وجهی است که مورد تأکید آلتوسر نیز قرار دارد. ماهیت ایدئولوژیک گفتمان را به بهترین نحو می‌توان در عبارت زیر از باختین^۳ مشاهده نمود: گفتمان آمرانه و اقتدارآمیز که فرمانبری، تبعیت و انقیاد بی‌چون‌وچرای ما را می‌خواهد، به هیچ وجه اجازه نمی‌دهد، محتوا و مفهومی که آن را شکل داده و ساختار آن را می‌سازد به بازی گرفته شود یا مورد سؤال و تردید قرار بگیرد. گفتمان آمرانه به گونه‌ای ثابت و غیر قابل تفکیک با مرجع اقتدار خود - قدرت سیاسی، یک نهاد، یک شخص - پیوند دارد و با آن درآمیخته است، دوام و زوال آن نیز به دوام یا زوال آن مرجع بستگی دارد (Macdonell, 2001: 36).

به نظر می‌رسد که میشل فوکو برجسته‌ترین نظریه پرداز، درباره مفهوم گفتمان باشد. در واقع نام فوکو با مفهوم گفتمان عجین شده است. آثار فوکو نقش حیاتی در انکشاف طیفی از نظریه‌های گوناگونی داشته است که همه کم‌وبیش زیر چتر اصطلاح نظریه گفتمان گرد می‌آیند. نظریه گفتمان عنصری از عناصر در آثار فوکو است (Mills, 2009: 28).

¹ - Ernesto Laclav

² - V.N.Volosinov

³ - M.Bakhtin

کارهای فوکو هم به ساختارگرایی ارتباط دارد هم پسا ساختارگرایی. هرچند فوکو این برجسب‌ها را در مورد خودش قبول نداشت. فوکو حتی در مصاحبه‌ای با روزنامه لوموند در ژانویه ۱۹۸۰ با کریستین دلاکامپنی به این شرط که نام وی فاش نشود مصاحبه را پذیرفت. این مصاحبه با عنوان فیلسوف نقابدار^۱ چاپ شد (Foucault, 2007: 70). آثار فوکو چندان گسترده است که علایق روش‌شناختی، بررسی‌های خاص تجربی در مورد دیوانگی و تیمارستان، بررسی پزشکی و پیدایش عملکرد بالینی، تبهکاری و نظام زندانبانی و مطالعه میل جنسی و نظارت اجتماعی روی اعمال جنسی را در برمی‌گیرد (Ritzer, 2005: 555). فوکو تأکید می‌کرد: از من نپرسید کی هستم و از من نخواهید همان کس باقی بمانم. به همین دلیل آثار فوکو پذیرای انواع تفسیرهاست. به‌طور کلی آثار فوکو در حیطه مجموعه مباحثی قرار می‌گیرد که به نظریه‌های گفتمان و روابط قدرت/دانش موسومند. از دیدگاه فوکو یکی از مفیدترین شیوه‌های تأمل در باب گفتمان این است که آن را نه به مثابه مجموعه‌ای از نشانه‌ها یا قطعه‌ای از متن، بلکه رویه‌هایی بدانیم که بگونه‌ای نظام‌مند موضوعات یا ابژه‌های را که درباره‌شان سخن می‌گویند، شکل می‌دهند. به این اعتبار، گفتمان چیزی است که چیز دیگری (پاره‌گفتار، مفهوم، تأثیر) را تولید می‌کند، و نه چیزی که در خود و برای خود وجود دارد و بصورتی جداگانه می‌توان تحلیلش کرد (Mills, 2009: 27). در بحث‌های مربوط به گفتمان، قدرت یکی از عناصر کلیدی است. فوکو تأثیر بسزایی در بازاندیشی در باب الگوها یا مدل‌های قدرت داشته است. فوکو در نظم گفتمان تأکید می‌کند که کسی حق ندارد همه چیز را بگوید، از همه چیز در هر اوضاع و احوالی، حرف بزند، خلاصه هر کسی نمی‌تواند از هر موضوعی سخن بگوید. همچنین همه نواحی گفتمان به نحو یکسانی گشوده و نفوذپذیر نیستند، ورود به بعضی نواحی اکیداً ممنوع است.

فوکو در خصوص گفتمان به مثابه چیزی واجد تأثیر، تأکید می‌کند که عناصر حقیقت، قدرت و دانش را در نظر بگیریم، چون به دلیل همین عناصر است که گفتمان واجد تأثیر است. از دیدگاه فوکو حقیقت چیزی کاملاً مادی یا این جهانی^۲ و سالب^۳ است. حقیقت متعلق به این جهان است، حقیقت در جهان به واسطه الزام‌ها و اجبارهای جوراجور ساخته می‌شود. هر جامعه‌ای رژیم حقیقت خود و سیاست‌های کلی خود را دارد: و آن انواع گفتمان‌هایی است که آن جامعه در دامن خود می‌پروراند و آن‌ها را وامی‌دارد که نقش حقیقت را ایفاء کنند: سازوکارها و شواهدی که شخص را قادر می‌سازند گزاره‌های حقیقی را از گزاره‌های کاذب و راه‌های اثبات هر یک را تمییز دهد، تکنیک‌ها و تشریفات که به خاطر دستیابی به حقیقت ارزشمند شده‌اند: شأن و مقام کسانی که مکلف به گفتن چیزی شده‌اند که حقیقت به شمار می‌آید (Mills, 2009: 28).

فوکو در دیرینه‌شناسی دانش معتقد است که این روش می‌تواند ساخت‌های عمیق نهفته در ورای هر علمی را که موضوعش انسان باشد کشف کند (Dreyfus and Rabinow, 2006: 80). دیرینه‌شناسی فوکو تحلیل قواعد نهفته و ناآگاهانه تشکیل گفتمان‌ها در علوم انسانی است. دیرینه‌شناسی در پی شرایط وجود گفتمان و حوزه عملی کاربرد و انتشار آن است. فوکو تحت تأثیر آثار نیچه، تأکید می‌کند که دانش وابسته به مکان و زمان است، هر دورانی گفتمان

^۱ -The masked philosopher

^۲ -Worldly

^۳ -Negative

خاص خود را دارد و هر حادثه در درون گفتمان خاص خودش قابل تحلیل است (Tajik, 1999: 15). نهایتاً منظور فوکو از گفتمان زمانی روشن می‌شود که با مفاهیمی همچون قدرت، دانش و حقیقت آشنا شویم، چرا که از نظر او همین عوامل تولید کننده یا شکل دهنده گفتمان‌ها هستند.

نحوه کارکرد گفتمان

پرسش اساسی درباره گفتمان این است که: گفتمان چگونه تشکیل می‌شود و به چه نحوی عمل می‌کند و تحت چه شرایطی زبان غالب یک دوره و یا یک عصر خاص می‌شود؟ به عبارت بهتر چرا در یک دوره معین گفتمانی خاص، به‌عنوان مثال گفتمان مذهبی تمامی لایه‌های زندگی اجتماعی و سیاسی و حتی فردی را تحت پوشش خود قرار می‌دهد اما در دوره دیگر این گفتمان رنگ می‌بازد؟

درباره نقش و نحوه کارکرد زبان و گفتمان به‌طور کلی دو نظریه عمده وجود دارد: نظریه ساختارگرایان^۱ و نظریه پدیدارشناسان. ساختارگرایان از سوسور تا لوی استروس برای زبان نقش محوری در فهم جوامع انسانی و تبیین رفتار انسان‌ها قائل بودند. از دیدگاه آنان زبان نه مخلوق استعداد و فطرت خاص انسان‌هاست و نه محصول فرهنگ‌ها و تعاملات بشری، بلکه نظام مستقل و خودمختار و قائم به ذاتی است مقدم بر انسان‌ها و جوامع انسانی و مستقل از عالم طبیعت موجود که به واقعیت‌های بیرونی و اندیشه‌ها و رفتار انسان شکل می‌دهد. به این اعتبار خالق واقعیت‌ها و موجد ذات انسانی به شمار می‌آید (Aghagolzadeh, 2006: 141).

زبان‌شناسی ساختی به جای تأکید بر محور تکوین زبان از دیدگاه تاریخی و گسترش عناصر منفرد و مجزای آن مانند واژه‌ها، آواها و یا هجاها، بر ساخت زبان و کلیت زبان تأکید می‌کند. در نظریه زبان‌شناسی ساختی فردیناندو سوسور^۲، زبان ساخت اصلی است و گفتمان تجلی آن است. در زبان‌شناسی ساختی پدیده‌های وابسته به زبان در شبکه روابط خود، بصورت یک ساخت در نظر گرفته می‌شوند. افرادی که زبان را استعمال می‌کنند از ساخت آن آگاهی ندارند، اما ساخت‌های زبان در ناخودآگاه آنان وجود دارد (Tavasoli, 1997: 150). رهیافت ساختارگرایان از جانب نظریه‌پردازان پدیدارگرا^۳ مورد انتقاد قرار گرفته است. از دیدگاه پدیدارگرایان فاعل انسانی خالق معنا است. پدیدارشناسی از رهیافت‌های نقد مثبت‌گرایی و علم‌گرایی است.

اما رهیافت فوکو با ساختارگرایان و پدیده‌گرایان متفاوت است. فوکو در پی یافتن پاسخ به این پرسش بود که چه شرایطی در هر دوره تاریخی خاص موجب می‌شود گونه‌های خاصی از گفتمان‌ها به کار برده شوند و رواج یابند و در عوض بسیاری دیگر از گفتمان‌ها، عبارات و اظهاراتی که هم از نظر قواعد دستور زبان و هم از حیث منطقی صحیح هستند مورد استفاده قرار نگیرند و مورد غفلت واقع شوند.

از نظر فوکو آنچه موجب بروز این گونه شکاف‌ها و خلاءها در کاربرد زبان می‌شود وجود صوری و ضروری ناخودآگاه و نامشخصی از اندیشه است که از قوانین دستوری یا منطقی مستقل‌اند و گویندگان آگاهانه یا ناآگاهانه گزاره‌های خود را با آن‌ها منطبق می‌سازند. این صور که فوکو از آن‌ها با اصطلاح معرفت یا اپیستمه^۴ یاد می‌کند

^۱ -Structuralism

^۲ -Ferdinand de Saussure

^۳ -Phenomenological Approach

^۴ -Episteme

یادآور ساختارها و نظام‌های مستقلی هستند که ساختارگرایان در پی کشف آن‌ها بودند و آن‌ها را هویت‌دهنده به مفهوم انسان و شکل‌دهنده واقعیت‌های بیرونی به شمار می‌آوردند (Aghagolzadeh, 2006: 142). فوکو از گزاره‌های که از صور تبعیت می‌کنند نام صورت‌های گفتمانی داده است. وظیفه صورت‌های گفتمانی مشخص کردن و متمایز ساختن گفتمان‌های مختلف از یکدیگر از طریق معین کردن وحدتی است که در هر گفتمان برقرار است. رهیافت فوکو به مقوله نحوه کارکرد گفتمان‌ها مبتنی بر شکاف و گسست به جای تکامل و تحول گفتمانی است. اصل محوری کتاب نظم اشیاء^۱ اثبات گسست‌های معرفت‌شناختی است که بر پایه عدم تداوم استوار است. فوکو هر چند به شرایط متنوع در درون هر دوره اشاره کرد اما، هیچ‌گاه روشن ساخت که چرا عصری آغاز می‌شود و به چه علت پایان می‌یابد. به نظر می‌رسد که فوکو این کار را به عمد انجام داده باشد. علاوه بر فوکو، مسأله گسست از دغدغه‌های اصلی تامس کوهن در تاریخ علم بود. کوهن که تحت تأثیر ویتگنشتاین بوده، مفهوم پارادایم را عرضه می‌کند (Moradi, 2011: 137).

تحلیل گفتمان

زلیگ هریس (۱۹۵۲) اولین بار اصطلاح تحلیل گفتمان را برای تحلیل متن بالاتر از سطح جمله بکار برده است (Soltani, 2005: 28). تحلیل گفتمان یک رهیافت و رویکرد مطالعاتی بین‌رشته‌ای است که از دهه ۱۹۶۰ میلادی به بعد در پی تغییرات گسترده علمی - معرفتی در رشته‌هایی چون انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، جغرافیای انسانی، روان‌شناسی، زبان‌شناسی نقد ادبی، نشانه‌شناسی و سایر رشته‌های علوم انسانی ظهور کرده است. تحلیل گفتمان در واقع تحلیل ساختار زبان گفتاری و نوشتاری است. در تحلیل گفتمان برخلاف تحلیل‌های سنتی زبان‌شناسی دیگر صرفاً با عناصر لغوی و نحوی جمله و متن سروکار نداریم، بلکه فراتر از آن به عوامل بیرون از متن، یعنی بافت موقعیتی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و غیره سروکار داریم. بنابراین تحلیل گفتمان چگونگی تبلور معنا و پیام واحدهای زبانی را در ارتباط با عوامل درون‌زبانی یا زمینه متن واحدهای زبانی، محیط بلافصل زبانی و عوامل بیرون‌زبانی یعنی زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و موقعیتی بررسی می‌کند (10lotfipour saedi, 1993: 10).

بطور کلی مسائل زیر در کانون تحلیل گفتمان قرار می‌گیرند:

- ✓ متن فرآورده‌ای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و وابسته به مکان و زمان است.
- ✓ متن از لحاظ ایدئولوژیکی غیرجانبدار^۲ نیست.
- ✓ در تحلیل متن باید رابطه قدرت و دانش مورد توجه قرار گیرد.
- ✓ گفتمان نوعی رفتار اجتماعی است.
- ✓ گفتمان پدیده‌ای تاریخی است.
- ✓ گفتمان عمل ایدئولوژیکی انجام می‌دهد.
- ✓ رابطه بین متن و جامعه چندوجهی است.
- ✓ گفتمان اعم از متن به‌عنوان یک فرآورده فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و موقعیتی است.

^۱ -The order of things(1966)

^۲ -Innocent

✓ گفتمان هم تفسیری است و هم توجیهی.

✓ در تحلیل گفتمان متن تنها محصول فکری صاحب متن و یا اثر محسوب نمی‌شود. خالق متن و اثر نیز تحت سیطره گفتمان قرار دارد.

پژوهش‌های ترکیبی

تمایز بین داده‌های کمی و کیفی به سادگی و آشکارا امکان‌پذیر نیست و اغلب منطقه هم‌پوشانی بین آن‌ها محل مناقشه طرفداران روش‌های کیفی و کمی در تحقیقات جغرافیای انسانی بوده است. مناقشه مربوط به اهمیت داده‌های کمی و کیفی در جغرافیا با انقلاب کمی در دهه ۱۹۶۰ افزایش یافت، ولی نهایتاً به این درک منجر شد که ارتباط بین دو نوع داده کمی و کیفی مانع از تفکیک آن دو از یکدیگر است و در تحقیقات جغرافیایی منافاتی بین استفاده از هر دو دسته داده‌های کمی و کیفی وجود ندارد (Lindsay, 2002: 35-36). در جغرافیا تنوع پدیده‌های انسانی و طبیعی در فضا و موضوعات مرتبط با آن‌ها که موضوع تحقیق تلقی می‌شوند، سبب ایجاد ضرورت استفاده از مجموعه‌ای از روش‌های کیفی و کمی برای گردآوری داده‌ها و تحلیل آن‌ها می‌شود. برخی از محققین برای رفع چالش‌های رویکردهای کمی و کیفی در حوزه پژوهش به رویکرد جدیدی تحت عنوان روش ترکیبی^۱ در مطالعات علوم انسانی و اجتماعی روی آورده‌اند. در واقع در یک پژوهش ترکیبی متون کمی و کیفی در یک مطالعه واحد آمیخته با یکدیگر مورد استفاده قرار می‌گیرند. برخی از محققین از این رویکرد تحت عنوان سومین پارادایم پژوهشی یاد می‌کنند.

ایده استفاده از دو یا چند روش برای مطالعه یک پدیده به منظور دستیابی به نتایج معتبر توسط دنزین^۲ قوت گرفت. آنچه که در دهه نود جدید می‌نمود، این ادعا بود که روش ترکیبی به منزله پارادایم جدیدی ظهور کرده است. احتجاج طرفداران روش ترکیبی این بود که این روش راه‌حل قابل قبولی برای مواجهه با جنگ پارادایم‌هاست که از دیرباز میان طرفداران پارادایم‌های پژوهش کمی و کیفی نمودار بود (Shabani and Kazemi, 2010: 46).

روش ترکیبی در واقع پلی میان پارادایم‌ها و رویکردهای متنوع و متفاوتی است که محققین در مواجهه با مسائل پیچیده، چندبعدی و چندوجهی به کار می‌گیرند. ادعای اصلی این محققین این است که ترکیب رویکردهای پژوهشی کمی و کیفی می‌تواند به نتایج مطمئن‌تر منجر شود. چنین پنداشته می‌شود که رویکرد ترکیبی سنتز پژوهش‌های کمی و کیفی است. البته این نکته باید با احتیاط مورد توجه قرار گیرد. سنتز واجد معنایی متفاوت از به هم پیوستن دو پدیده با یکدیگر است. ممکن است برآیند حاصل از سنتز قابل تحویل به هیچ یک از اجزاء پیشین نباشد.

به نظر می‌رسد پژوهش ترکیبی می‌تواند نقاط ضعف رویکردهای کمی و کیفی را تا حدودی برطرف سازد. در پژوهش ترکیبی واژگان، تصاویر و روایت می‌توانند همراه با مقادیر به معنا بیفزایند. مقادیر نیز به دقت واژگان، تصاویر و روایت بیفزایند. در پژوهش ترکیبی ادراک ما نسبت به درک پدیده‌ها بهتر می‌شود چرا که هم مبتنی بر تبیین است و هم تفهم در نتیجه زمینه بهتری برای تولید دانش کامل‌تر فراهم می‌سازد.

¹ - Mixed Method

² - Denzin(1978)

بیان‌آخر اینکه پژوهش ترکیبی را باید با حساسیت و ظرافت بکار گرفت. در یک زمان واحد ادغام و ترکیب دو رویکرد متفاوت بسیار دشوار است و ممکن است به نتایج مورد نظر نینجامد. مفروضه‌های روش ترکیبی از جمله مسئله پارادایم، روش تحلیل کیفی داده‌های کمی، روش تفسیر داده‌های کیفی و روش تحلیل کمی اطلاعات کیفی هنوز نیازمند بررسی بیشتری است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

دو رهیافت عمده در روش پژوهشی عبارت‌اند از رهیافت کمی و روش کیفی. این دو رهیافت از نقطه‌نظر مفروضه‌های فلسفی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و شیوه انجام پژوهش تفاوت‌های عمده‌ای باهم دارند. مفروضه فلسفی عمده روش کمی نظرگاه دکارتی مبتنی بر جدایی سوژه و ابژه است. در این روش تصور بر این است که نتیجه پژوهش عین واقعیت و حقیقت و غیرجانبدار است. به‌کارگیری صرف این روش در حوزه علوم انسانی و علوم اجتماعی به طور اعم و جغرافیای انسانی به طور اخص، از دیرباز مرسوم بوده تا جایی که اکثر تحقیقات در این حوزه‌ها کمی‌گرا هستند.

از نیمه دوم قرن بیستم به‌بعد روش‌های کمی به‌شدت مورد انتقاد قرار گرفته و رویکردهای تفسیری و تأویلی و تحلیل گفتمان که به رهیافت کیفی موسومند، مطرح شده‌اند. در رهیافت کیفی غیرجانبدار بودن تحقیق با چالش روبه‌رو گشته و جدایی سوژه/ابژه توهمی بیش نیست. در پژوهش کیفی به‌جای تبیین بر تفهیم پدیده‌های انسانی و اجتماعی تأکید می‌شود. از نقطه نظر رهیافت کیفی، گفتمان و متن به‌لحاظ ایدئولوژیکی جانبدارانه است. روش‌های کمی و کیفی هر یک دارای نقاط قوت و ضعف متفاوت‌اند. اخیراً رهیافت سومی تحت عنوان روش ترکیبی به مثابه سومین پارادایم عمده پژوهشی مطرح شده است. در روش ترکیبی مقادیر و معانی به‌طور هم‌زمان به کار گرفته می‌شوند. در این رهیافت هم تبیین دارای اهمیت است و هم تفهم. نکته قابل ملاحظه در بکارگیری این رهیافت این است که نباید آن را به سادگی سنتز دو رهیافت قبلی دانست. پدیده‌های جغرافیای انسانی و در کل حوزه علوم اجتماعی و انسانی چندبعدی، چندوجهی و پیچیده‌اند. غالب پدیده‌های جغرافیای انسانی ذهنی و یا ذهنی - عینی هستند و برای پژوهش در ذات و جوهره این پدیده‌ها، رهیافت‌های پژوهشی را باید با دقت بیشتری بکار گرفت.

References

- Abedi, Ahmad and Shavakhi, Alireza. (2010). "The comparison between quantitative and qualitative research methodologies in behavioral science", [In Persian], Journal: RAHBORD, Spring 2010, Volume 19, Number 54 (Special Issue for Qualitative Research); Page(s) 153 -158.
- Aghagolzadeh, Ferdows. (2006). Critical Discourse Analysis, [In Persian], Tehran: Scientific-Research Co., First Edition.
- Ahmadi, Babak. (2007). The Texts - Structure and Textual Interpretation, Tehran: Nashr-e Markaz.
- Ahmadi, Babak. (2001). Modernity and Critical Thinking, [In Persian], Tehran: Markaz Publications.
- Alejandro, Roberto. (1993). Hermeneutics, Citizenship and The Public Sphere, New York: state university of New York Press.
- Alem, Abd al – Rahmman. (2006). History of political philosophy in the west, [In Persian], Tehran: Ministry of foreign Affairs Publications.
- Barthes, Roland. (1968). "The Death of The Author", Pdf File, Accessed From Internet: http://www.tbook.constantvzw.org/wp-content/death_authorbarthes.pdf
- Bleicher, Josef. (1990). Contemporary Hermeneutics, London: Routledge.
- Couzens Hoy, David. (1993). The Critical Circle: Literature, History and Philosophical Hermeneutics, Translated by Morad Farhad pour, [In Persian], Tehran: Gil Publications.

- Dreyfus, Hubert and Rabinow, Paul. (2006). Michel foucault, beyond structuralism and hermeneutics, Translated by Hussein Bashiriyeh, [In Persian], Tehran: Nay Publication.
- Khoynezhad, Gholam -Reza. (2001). Research methods in education and behavioral sciences Research methods in Education, [In Persian], Tehran: Samt Publications.
- Larrain, Jorge. (2001). The concept of ideology, Translated by Fariborz Majidi, [In Persian], Tehran: Ministry of foreign Affairs Publications.
- Lindsay, James M. (2002). Techniques in human geography, Translated by Mohammad reza Rezvani, [In Persian], Tehran: SAMT Publications.
- Lukacs, G. (1971). History and Class Consciousness, London: Merlin perss.
- Macdonell ,Diane. (2001). Theories of discourse: an introduction, Translated by Hossein-Ali Nozari, [In Persian], Tehran: Farhang-e Gofte-man Publications.
- Meridith D. Gal and others. (2003). Educational Research an Introduction (Quantitative and qualitative research methods in Psychology), Translated by Ahmad reza Nasr and others, [In Persian], Tehran: Shahid Beheshti university press.
- Michel, Foucault. (2007). Enfermement, psychiatrie, Prison, Translated by Sarkhosh N. and Jahandideh A., [In Persian], Tehran: Nay Publication.
- Mills, Sara. (2009). Discourse, Translated by Fattah Mohammadi, [In Persian], Tehran: Hezareh Sevom Publications.
- Moeini Alamdari, Jahangir. (2006). Methodology of new theories of politics, [In Persian], Tehran: University of Tehran press.
- Moradi, Eskandar. (2011). Geopolitical discourse; metanarrative of knowledge/power, [In Persian], Ph.D. Thesis in University of Tehran.
- Morton, Adam. (2004). Philosophy in practice: an introduction to the main questions, translated by Fariborz Majidi, [In Persian], Tehran: Maziar Publication.
- Nietzsche. (1999). The will to power, Translated by Rouya Manjem, [In Persian], Tehran: Ghomes Publication.
- Rahbari, Mehdi. (2006). Hermeneutics and Politics, [In Persian], Tehran: Kavir Publications.
- Rahbari, Mehdi. (2007). Knowledge and Power, [In Persian], Tehran: Kavir Publications.
- Reikhtehgaran, Mohammad Reza. (1999). Logic and hermeneutics topic, [In Persian], Tehran: Serat Publication.
- Ritzer, George. (2005). Contemporary sociological theory and its classical roots: the basics, Translated by Mohsen salasi, [In Persian], Tehran: Scientific Publications.
- Rouhani, Hassan. (2010). "Qualitative Research: Backgrounds and Approaches", [In Persian], Journal: Rahbord, Spring 2010, Volume 19, Number 54 (Special Issue for Qualitative Research); Page(s) 7-29.
- Sadoughi, Majid. (200۷). "Analysis of philosophical fundamentals of qualitative and quantitative research in behavioral science", [In Persian], Journal: Methodology of social science(Seminary and University), Number 52, Page(s) 83-103
- Shabani Varki, Bakhtiar and Kazemi, Sediqeh. (2010). "Qualitative research: Some Methodological consideration", [In Persian], Journal: RAHBORD, Spring 2010, Volume 19, Number 54 (Special Issue for Qualitative Research); Page(s) 33 - 58.
- Solhjoui, Ali (1998) Discourse and translation, [In Persian], Tehran: Nashr-e Markaz.
- Soltani, Ali asghar. (2005). Power, Discourse and Language, [In Persian], Tehran: Nay Publication.
- Tajik, Mohammad-Reza. (1999). Postmodernism and Discourse Analysis, [In Persian], Tehran: Islamic culture publications office.
- Tavasoli, Gholam Abbas. (1997). Sociological theories, [In Persian], Tehran: Samt Publications.